



واقعگرایی تربیت قرآنی از نگاه سید قطب

سید حیدر علوی نژاد

مدرس خارج حوزه و جامعه المصطفی

چکیده:

هر فلسفه تربیتی بر یک جهان بینی استوار است؛ جهان بینی قرآنی، آن گونه که سید قطب ترسیم می کند، جهان بینی حرکت یا نهضتی است که فقط با حرکت با قرآن در صحنه درک می شود. دلیل این قاعده این است که جهان بینی اسلامی بر اساس واقعیت هستی و انسان است. این واقعیت نگری در تربیت انسان نیز مورد نظر است؛ نگاه واقعی به انسان و روح و غرایز و فطرت و نیازها و توانایی های او. به همین سبب است که تربیت قرآنی تربیت واقع گراست؛ جامعه و فرد و روان انسان در نظر گرفته می شود. در تشریح نیز تربیت انسان مورد نظر است که تشریح باید همخوان با اهداف تربیتی و توانایی و طاقت انسان باشد.

کلید واژه ها:

قرآن / تربیت / طبیعت اسلام / روش تربیتی قرآن / روش حرکتی / واقع گرایی / سید قطب / تفسیر فی ظلال القرآن

نگاه و انتظار سید قطب از قرآن با بسیاری از مفسران پیش از او متفاوت است. او قرآن را تنها کتاب عارفان یا عبادتگران یا کتاب علم تجربی یا فلسفی نمی داند و معتقد نیست که در قرآن ابهام های طبیعی حل ناشدنی وجود داشته، بلکه قرآن را کتاب «حرکت و پوییش» می شناسد، از این رو روش تفسیری او به «المنهج الحرکی» = پویایی روش قرآن، یا قرآن در صحنه، یعنی روش انقلابی و پویا معروف شده است.

وی می‌نویسد:

«ما بر این ویژگی قرآن تأکید می‌کنیم، زیرا به نظر ما ویژگی واقعگرایی و پویایی، مهم‌ترین کلید راه‌یابی به مفاهیم و معارف قرآنی و شناخت دیدگاه‌ها و اهداف وحی است.» (سید قطب، ۴/۲۱۲۱)

درباره تربیت هم که مهم‌ترین قسمت معارف قرآنی است، بر این نگاه سید یعنی واقعگرایی و پویایی تکیه می‌کنیم.

واقعگرایی تربیت قرآنی

یکی از اساسی‌ترین نکاتی که سید قطب در مقوله تربیت بر آن تأکید دارد، واقعگرایی تربیت قرآنی است. او می‌گوید:

«اسلام مکتب واقعی و حقیقت‌گرای زندگی است و بر ایده‌های واهی خشکی که در قالب نظریه‌ها ارائه می‌گردند، متکی و استوار نمی‌باشد. اسلام با زندگی بشریت - چنان که هست - روبرو می‌شود و آن را با همه مانع‌ها و جاذبه‌ها و ظروف و انگیزه‌ها و آمیزه‌های واقعی در می‌یابد. زندگی بشریت را در می‌یابد تا آن را حقیقتاً رهبری کند و در دنیای واقعیات در آن واحد به سیر و ارتقا رهنمون گردد. با راه‌حل‌های عملی و قابل اجرا پذیرای زندگی بشریت می‌گردد؛ راه‌حل‌هایی که پاسخگوی واقعیات و حقایق حیات انسان‌هاست. نه اینکه در دنیای رؤیاها به پرواز درآید و بر بال خیال بنشیند و تنها به چیزهای خواب‌گونه بیندیشد و بپردازد که ربطی و سودی به واقع حیات و حقیقت زندگی - آن گونه که هست - ندارد.» (۱/۲۲۶)

واقعگرایی تربیت قرآنی به این معناست که انسان را همان گونه که هست و آفریده شده در نظر می‌گیرد - هم ساختار وجودی و روانی فرد را و هم جامعه و پدیده‌های اجتماعی را مد نظر دارد - و برای فرد و جامعه برنامه دارد. به نظر او:

«قرآن گذشته از این، برنامه کامل زندگی است. برنامه‌ای است که در آن قوانین فطرت مورد نظر است. قوانینی که در همه اوضاع و احوال نفس بشریت دخل و



تصرف می‌کند و در مجموعه‌های بشری در تمام شرایط و ظروف و حالاتی که دارند دخل و تصرف می‌کند. از اینجاست که قرآن، هم در پی چاره‌سازی مسائل روانی و فردی است، و هم به کار مجموعه گروه‌های پیچیده انسان‌ها می‌پردازد و برایشان برنامه و راهکار دارد؛ با قوانینی که سازگار با فطرت است و به ژرفنای پیوندها و راه‌ها و پیچ و خم‌های فراوان فطرت نفوذ می‌کند و دمساز و همساز می‌گردد. قرآن ساخت جامعه به گونه کامل و با گام‌های هماهنگ و هم‌زمان در همه جوانب می‌پردازد و احتمالی از احتمالات فراوان، و شرایط و اوضاعی در میان همه شرایط و اوضاع ضد و نقیض در زندگی فرد و در زندگی جمع، از حساب او به در نمی‌رود و نهان نمی‌ماند، زیرا قانونگذار این قوانین خدای بس آگاه از فطرت در همه اوضاع و احوال پیچاپیچ و در هم تنیده است. اما قوانین و مقررات انسان‌ها متأثر از قصور انسان و شرایط و اوضاع زندگی انسان است. از اینجاست که قوانین و مقررات انسان‌ها نمی‌تواند در آن واحد محیط بر همه احتمالات باشد. اغلب هم یک پدیده ظاهری فردی یا اجتماعی را با درمانی مداوم می‌کند که آن پدیده به بروز پدیده دیگری می‌انجامد که در جای خود نیاز به مداوای تازه‌ای پیدا می‌کند.

اعجاز قرآن فراتر از اعجاز نظم و مفاهیم و معانی آن است. عاجز و ناتوان ماندن انسان‌ها و پری‌ها گذشته از آوردن و ارائه کردن همسان قرآن، عاجز و ناتوان ماندن ایشان از آوردن و ارائه کردن برنامه‌ای بسان برنامه قرآن است، یعنی برنامه‌ای که در برگزیده چیزهایی باشد که قرآن در برگزیده آن است.»

(۲۲۵۰/۴)

قرآن آمده است تا امتی را تربیت کند و برای آن امت نظام و سیستمی را به وجود بیاورد. بدین خاطر است که این قرآن جدا جدا و بهره بهره و در زمان‌های مختلف، برابر نیازمندی‌های واقعیت زندگی این امت و مطابق با شرایط و ظروفی که همراه و همگام با این دوره نخستین تربیت بوده است، نازل گردیده است. پیداست که تربیت در زمان طولانی، و با تجربه‌های عملی در زمان طولانی

حاصل می‌گردد. قرآن آمده است تا برنامه عملی باشد و بند بند و بخش بخش در مرحله آمادگی تحقق پیدا کند و پیاده شود، نه اینکه یک فقه و آگاهی نظری و نه اینکه یک اندیشه خالی و برای خواندن و لذت ذهنی باشد و بس. این فلسفه نزول جدا جدا و پراکنده قرآن است، و این است که قرآن یکجا و سرهم از لحظه نخستین به صورت کتاب کاملی نازل نگردیده است.

نسل اول مسلمانان این گونه قرآن را دریافت می‌کردند و آن را می‌پذیرفتند، آن را به عنوان رهنمون و راهنمای زندگی دریافت می‌داشتند و هر زمان که یک امر یا یک نهی یا یک پند و اندرز و یا فریضه و واجبی از قرآن نازل می‌گردید، آن را در واقعیت زندگی تحقق می‌بخشیدند و پیاده‌اش می‌کردند. قرآن را، بدان‌گونه که شعر و ادبیات را دریافت می‌نمودند، برای یک لذت عقلانی یا نفسانی دریافت نمی‌کردند، و قرآن را برای دلداری و سرگرمی دریافت نمی‌کردند، بدان شکل که داستان‌ها و افسانه‌ها را دریافت می‌نمودند.

آنان در زندگی روزانه با قرآن خود را می‌ساختند و دگرگون می‌کردند. احساس‌ها و ادراک‌ها و دل‌ها و درون‌های خود را با قرآن تغییر می‌دادند و بازسازی می‌نمودند و عملکرد و کوشش و پویش خویش را، و رفتار و کردار و پندار خویشان را، در خانه و در زندگی خود با قرآن بازنگری و بازسازی می‌کردند. در یک کلمه، قرآن برنامه زندگی آنان بود و هر چیزی جز آن را که از آباء و اجدادشان به ارث برده بودند و با آن آشنا شده بودند و آن را پیش از نزول قرآن تجربه و آزموده بودند، رها نمودند.

ابن مسعود گفته است: «هر کس از ما ده آیه می‌آموخت، از آن فراتر نمی‌رفت و در نمی‌گذشت تا معانی آنها را نمی‌آموخت و بدان‌ها عمل می‌کرد.»

برنامه‌ای برای همین انسان

اسلام می‌خواهد همین انسان را در همین جهان مادی بسازد و البته او را با جهان نورانی بالا مرتبط کند، نه اینکه جهانی دیگر بسازد و انسانی دیگر. البته خود



همین انسان باید در این تربیت و جامعه نقش مؤثر بازی کند. قرار نیست از راه‌های غیر طبیعی و معجزه‌گونه این دین تحقق بیابد و مسلمانان به پیروزی و اهداف خویش نایل شوند. همین انسان با تربیت قرآنی باید خود و جامعه خویش را بسازد، هر چند در این مسیر امداد الهی و اراده مافوق او نیز هموار همراه جامعه‌ایمانی خواهد بود؛

«برخی از ما از این دین - که روش الهی برای زندگی انسان است - انتظار دارند که به گونه خارق‌العاده و جادویی عمل کند! بدون توجه به طبیعت انسان، توانایی‌های فطری انسان و واقعیت مادی انسان و بدون توجه به اینکه در چه مرحله‌ای از رشد خویش، و یا در چه محیطی قرار دارند!

و هنگامی که می‌بینند اسلام به این روش عمل نمی‌کند، بلکه در چارچوب توانایی انسان و در چارچوب واقعیت مادی او کار می‌کند، ... در اطمینان‌ناشان به روش دین برای زندگی واقعی تردید می‌کنند! یا حتی در اصل دین دچار شک و تردید می‌شوند!

این زنجیره برداشت‌های نادرست از یک اشتباه سرچشمه می‌گیرد، و آن عدم درک درست طبیعت این دین و روش آن است. عدم درک یا فراموش کردن این حقیقت بسیط و اولیه.

این دین روشی برای زندگی انسان است، تحقق این روش در زندگی بشر با تلاش انسانی به سرانجام خواهد رسید؛ در چارچوب همان توانایی انسان. این دین از همان جایی در زندگی انسان شروع به کار (تربیت و انسان‌سازی) می‌کند که انسان در واقعیت مادی خویش قرار دارد. آنان را تا آخر راه می‌برد؛ در حد تلاش و توانایی انسانی انسان. و انسان را به آخرین حد ممکن رشد توانایی و تلاش می‌رساند.

ویژگی اساسی اسلام این است که حتی یک لحظه، در هیچ برنامه و قدمی که بر می‌دارد، از طبیعت و فطرت انسان، از مرزهای توانایی و واقعیت مادی او غافل نمی‌شود. و این هم ویژگی اسلام است که در عین حال - چنان که در برخی از

برهه‌ها فعلیت یافت و ممکن است همیشه اتفاق بیفتد اگر تلاش جدی برای آن صورت بگیرد - انسان را به رشدی می‌رساند که مطلقاً هیچ روش انسان ساز دیگر هنوز انسان را به چنان جایگاه نرسانده است و نخواهد رساند.

ولی همه اشتباه‌ها، چنان که گذشت، از درک نکردن طبیعت دین یا فراموش کردن این طبیعت است؛ و از اینکه انتظار خوارق عاداتی داشته باشیم که بر واقعیت زندگی انسان متمرکز نباشد، و فطرت انسان را تبدیل کند، یا برای انسان زندگی دیگری بسازد به جز این حیات و واقعیتی که دارد؛ حیاتی که به طور کلی رابطه‌ای با فطرت، تمایلات، استعدادها و توانایی‌ها و واقعیت مادی انسانی نداشته باشد.

[می‌پرسند] آیا این دین از نزد خدا نیست؟ آیا اسلام دینی نیست که از نزد قدرتی آمده است که فوق آن قدرتی نیست؟ پس چرا در محدوده توانایی بشر عمل می‌کند؟ و چرا برای عمل خویش به تلاش انسان نیازمند است؟ و اصلاً چرا همیشه پیروز نمی‌شود؟ و چرا کسانی که این دین را پذیرفته‌اند همیشه پیروز نمی‌شوند؟ و چرا گاهی سنگینی زندگی خاکی و شهوات و واقعیت مادی و زمینی انسان بر سر راه آن مانع ایجاد کرده و آن را از رسیدن به پیروزی باز می‌دارد؟ و چرا طرفداران باطل گاهی بر طرفداران آن که طرفداران حق هستند پیروز می‌شوند؟

همه این پرسش‌ها و شبهات - چنان که می‌بینید - از این سرچشمه گرفته که یا آغاز طبیعت این دین به خوبی شناخته نشده است یا به فراموشی سپرده شده است.

بی‌تردید خداوند قادر است - چه از راه این دین و چه از راه دیگر - طبیعت انسان را تغییر بدهد، همان طور که قادر است از اول او را با فطرت و سرشتی دیگر بیافریند... و او چنین خواسته است که انسان را به همین فطرت بیافریند. خواسته است که برای انسان اراده و توانایی پاسخ مثبت [یا منفی] قرار دهد. و خداوند چنین خواسته است که هدایت انسان ثمره تلاش خود او و پاسخ مثبت دانش



باشد. خواست او این است که فطرت دائماً در حال فعالیت باشد؛ نه نابود شود و نه تغییر کند و نه تعطیل شود. خواست او این است که به انجام رسیدن و تحقق روش الهی برای حیات بشر در خود زندگی انسان باشد و از راه تلاش بشری انسان، در همان چارچوب توانایی انسان. خواست او این است که انسان به اندازه‌ای که در این راه تلاش می‌کند، در همان چارچوب ملاسبات زندگی واقعی باشد.» (۵۲۷/۱)

جنبه‌های واقعگرا بودن تربیت قرآنی

واقعگرایی روش تربیتی اسلام و قرآن در تمام ابعاد تربیت قابل مشاهده است. در اینجا به برخی از جنبه‌های واقعگرایی اشاره می‌شود:

اصل اول: تربیت بر اساس قرآن، تربیت توحیدی است

تربیت توحیدی دارای ابعاد گوناگون است. از جمله:

۱- اولین نکته مهم در تربیت توحیدی این است که به متری بی‌فهماند در مسیر تربیت باید به آن مربی‌ای روی بیاورد که مالک و متصرف واقعی باشد. رب و خدای خیالی نباشد. روش تربیت او مورد اطمینان و تصرف او در تربیت حق او باشد.

قرآن کریم این مطلب را به عنوان یک اصل اساسی در تربیت مسلمانان در سوره حمد مطرح می‌کند. مسلمانان بعد حمد و سپاس به صفت ربوبیت الهی توجه کرده و او را مربی و مالک همه هستی می‌خوانند و این یک صفت اعطایی یا یک وصف انتزاعی نیست، صفت واقعی خداوند است؛ ربوبیت شامله الهی برای تمام هستی، از جمله انسان‌ها. سید قطب این مطلب را مورد نظر دارد و به هر دو معنای رب توجه می‌کند؛ به مالکیت و مربی بودن خداوند. سید قطب این مطلب را به عنوان یکی از اصول جهان‌بینی اسلامی و مبنای تربیت اسلامی می‌داند؛ «رب، مالک و متصرف برای تربیت و اصلاح است؛ رویکرد ستایشگرانه به

سمت خدا، تبلور احساس مؤمنان است که به مجرد یاد نام خدا آن را به وجود می‌آورد. این نشانگر زیرساخت جهان‌بینی اسلامی است. بنابراین ربوبیت مطلقه و گسترده یکی از کلیات زیرساخت باورهای اسلامی است. معنای رب، مالک متصرف است که بر مالک و کسی که عهده‌دار اصلاح و تربیت است اطلاق می‌شود.» (۲۱/۱)

جهان هستی مجموعه‌ای است نظام‌مند و انسان جزئی است از این نظام. همان گونه که خدا هستی را آفریده است، انسان نیز جزء هستی و تابع نظامی است که بر تمام هستی حاکم است. هستی، یک نظام بسته و تمام شده نیست که خداوند جهان را آفریده و تمام کرده باشد و یا آن را رها کرده باشد؛

«تصرف و دست‌اندرکار بودن برای امر اصلاح و پرورش هم شامل جهان‌ها و جهانیان - یعنی همه پدیده‌ها - می‌گردد. و خداوند متعال هم دنیا را نیافریده است تا پس از آفریدن، سرگشته و حیران رهایش سازد و هیچ‌گونه دخل و تصرف و نظارتی بر آن نداشته باشد، بلکه برعکس، تحت سرپرستی خداوندی که پروردگار جهانیان است، نگهداری و مواظبت می‌گردد، و همیشه میان آفریدگار و آفریده‌ها، در هر زمانی و در هر حالتی، ارتباط ناگسستگی و همیشگی برقرار است.» (۲۲/۱)

این نکته، نکته کوچکی نیست؛ توحید در الوهیت و ربوبیت، و اینکه به جای خدایان مختلف و یا بتان، خدای واحد و رب واحد بر تمام هستی حکومت کند و همه چیز در دست او و تحت الوهیت و مالکیت و تصرف او باشد. در توحید الوهیت و ربوبیت که اساس تربیت قرآنی است، باید توجه داشت که قرآن کریم این ربوبیت را مستمر و همه شمول می‌داند. خدای قرآن مانند ساعت‌سازی نیست که ساعت را ساخته و رها کرده و ساختار خود ساعت ادامه کار او را دنبال کند؛

«پس اطلاق ربوبیت و ربوبیت مطلقه الهی در این سوره (حمد) و شمول این ربوبیت بر تمام هستی، جایی است که راه یک سیستم عقیدتی از بی‌برنامگی و



سردرگمی در باورها جدا می‌شود. همه جهان‌ها باید به سوی رب واحدی روی بیاورند، به سیادت و آقایی مطلقه او اعتراف کنند و یوغ ارباب متفرقه را از دوش بردارند. از سردرگمی ارباب‌های متفرقه نجات بیابند تا ضمیر این جهان‌ها آرامش و اطمینان بیابد، در سایه توجهات همیشگی و ربوبیت واقعی الهی؛ توجه و عنایتی که منقطع نمی‌شود و سستی نمی‌پذیرد و غایب نمی‌شود.

این جهان‌بینی مانند جهان‌بینی فلسفی نیست که در بالاترین شکل خودش، یعنی به نظر ارسطو مثلاً، خداوند این هستی را به وجود آورد و دیگر کاری به کار آن ندارد و به آن توجهی ندارد؛ برای این خدا بالاتر از این است که به چیزهایی پایین‌تر از خود توجه کند! او به چیزی غیر خودش فکر نمی‌کند. این جهان‌بینی و تفکر ارسطو است که بزرگ‌ترین فلاسفه است و عقل او بزرگ‌ترین خردها (در بین فلاسفه) است!» (۲۳/۱)

۲- خدا خالق انسان: خدا خالق انسان است و از همه مشکلات و ضعف‌ها و توانایی‌های او اطلاع دارد. از این رو در درمان او، فطرت، سرشت، نیازها و توانایی‌ها و علاقه‌های انسان را در نظر گرفته است.

۳- آگاهی گسترده خدا: یکی از نکات مهمی که سید در تربیت قرآنی بر آن تکیه می‌کند، این است که خداوند همیشه ناظر است و عالم است؛ عالم به اینکه انسان چه می‌کند و با چه نیتی؛

﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ (بقره/۲۱۵)

«هر کار نیکی که می‌کنید، خداوند از آن آگاه است.»

«خدا به آن کاری که می‌کنید آگاه است، و از انگیزه آن آگاه است، و از نیت و قصدی که با آن همراه است آگاه است ... پس آنچه می‌کنید، هدر نمی‌رود و ضایع نمی‌شود. چه به حساب خدا منظور شده است و در آن چیزی کم و کاست نمی‌گردد و گم نمی‌شود. به دفتر حساب خدایی رفته و واریز شده است که چیزی از مردم نمی‌کاهد و بر ایشان ستمگری نمی‌کند. خدایی است که ریاکاری و نیرنگ‌بازی از ساحت مقدس او دور است...»

بدین وسیله اسلام دل‌ها را آرام آرام به افق اعلی و عالم بالا می‌رساند و آنها را

با نرمش و سازش، نه با تکلف و زور به درجه پاکی و وارستگی و یکرنگی با خدا می‌کشاند... این روش تربیتی خدای دانا و آگاه است که آن را وضع می‌کند، و نظامی را بر آن پابرجای می‌دارد که دست انسان را می‌گیرد و همان گونه به انسان می‌نگرد که هست، و به او از همان جایی که دارد، می‌پردازد. سپس او را به آفاق و اقطاری می‌رساند که بشریت بدون چنین وسیله‌ای هرگز بدان نمی‌رسد، و هیچ وقت هم بدان نرسیده است، مگر آن گاه که بر این روش بوده است و در این مسیر گام برداشته است.» (۲۲۳/۱)

۴- آگاهی به مصالح واقعی خلق: شاید ما چیزی را دوست نداشته باشیم، اما خیر ما در آن باشد. سید در موارد زیادی این نکته را تذکر می‌دهد، از جمله در ذیل آیه ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ﴾ (بقره/۲۱۶)

همچنین در داستان حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام در سوره کهف ذیل آیات ۶۲ تا ۶۵ می‌نویسد:

«این همان چیزی بود که موسی به خاطر آن بیرون آمده بود. اگر حادثه ماهی رخ نمی‌داد، از راهی که رفته بودند بر نمی‌گشتند، و آنچه که به خاطرش این همه رنج سفر را بر خود تحمیل کرده بودند از دستشان به در می‌رفت. هر انسانی، برابر آزمون‌های ویژه و تجارب خاص خود می‌تواند بیندیشد و با کمک اندیشه، در زندگی خویش ناگواری‌ها و ناشایست‌های زیادی را بیابد که به دنبال آنها خیر و خوبی فراوانی نصیب او شده است، و لذات و خوشی‌های زیادی را بیابد که به دنبال آنها شرّ و بلای فراوانی بهره او گشته است. چه خواست‌ها و هدف‌های زیادی که انسان به سبب از دست دادن آنها کمی مانده است دق مرگ شود و قالب تهی کند، اما بعدها دیده است که عدم دسترسی بدان‌ها وسیله نجات او بوده و خدا آن چیزها را از دست او در آن زمان به در کرده است و از این راه مرحمت و لطفی در حق وی نموده است. و چه محنت‌ها و دشواری‌هایی که انسان به سختی تاب تحمل آنها را داشته و جرعه تسلخشان را دم زنان سرکشیده و اندکی مانده است که در زیر بار سنگین و



ناجور آنها کمرش در هم شکند، لیکن بعدها روشن شده است که این ناگواری‌ها در زندگی او موجب آن اندازه خیر و خوبی بوده است که رفاه حال بسیار و خوشی‌های طولانی هم مایه چنین سعادت‌ها و برکت‌هایی نمی‌گشته است.»
(۲۲۴/۱)

در مورد جنگ بدر هم همین سان شد، زیرا:

«مؤمنانی که روز بدر بیرون رفته بودند و در طلب کاروان قریش و مال التجاره ایشان بودند، و دلشان می‌خواست گروهی را که خدا وعده آن را بدیشان داده بود، کاروان و مال‌التجاره باشد؛ نه اینکه گروه جنگجویان قریش. ولی خدا کاری کرد که قافله به سلامت از میان به در رود و از معرکه بگریزد، و مسلمانان را با جنگجویان قریشی روبرو ساخت. لیکن این برخورد ناخواسته، بدل به پیروزی و نصرتی شد که آوازه آن در جزیره‌العرب پیچیده و پرچم اسلام را برافراشته کرد. کی به جنگ آوردن آن قافله، با این خیر زیاد و فراوانی برابری می‌کند که خداوند برای مسلمانان خواسته بود؟ گزیش مسلمانان برای خود کجا و گزینش خدا برای ایشان کجا؟ آخر خدا می‌داند و مردمان نمی‌دانند.» (۲۲۴/۱)

۵- اراده خدا فوق اراده‌ها: این اعتقاد که اراده خدا فوق اراده‌هاست و تا خدا چیزی را نخواهد آن چیز انجام نخواهد شد، سبب می‌شود اولاً انسان بداند که تدبیر او درباره فردا ممکن است تحقق نیابد، اما خدا می‌داند و می‌تواند فردا را ببیند و تغییر بدهد. ثانیاً این خدا می‌داند و عالم به خیر ماست و امور به اراده اوست؛ به مؤمن این اطمینان را می‌دهد که خدا ناظر است و خیر ما و جامعه ما را می‌داند و هر جا لازم باشد، اتفاقات به خیر ما خواهد بود. (۲۲۶۵/۴)

اصل دوم: تربیت انسان، تدریجی و مرحله به مرحله

تربیت اسلامی مراحل دارد و زمان بسیاری می‌خواهد، به خصوص امت سازی. دوره تاریخی مکه، یعنی ۱۳ سال نخست بعثت، دوره تربیت بود و هجرت پس از تربیت و آماده سازی انجام شد. و در تشریح نیز این تدریج و مراحل در نظر

گرفته شده است. اگر رابطه تشریح و تربیت را در نظر بگیریم، متوجه خواهیم شد که تربیت اسلامی به تدریج و طی مراحل انجام شده است. یکی از ابعاد واقع‌گرایی و واقع‌نگری اسلام و قرآن در تربیت انسان همین نکته است که اسلام می‌داند تربیت زمان‌بر است. همان‌گونه که فرزند انسان به زمان بیشتری برای تربیت نیاز دارد، جامعه انسانی نیز برنامه و زمان زیادی برای تربیت لازم دارد؛

«این را به روشنی می‌بینیم و امری آشکار است که کودک انسان به زمان بیشتری برای تربیت نیاز دارد، بیشتر از زمان تربیت برای فرزند هر حیوانی دیگر. همان‌گونه که تربیت کودک انسان تا جایی که توانایی ادراک مقتضیات زندگی انسانی و اجتماع مترقی - که انسان با آن از حیوانات متمایز می‌شود - را بیابد، به زمان بسیار بیشتر دیگری هم نیاز است.» (۶۱۷/۲)

مسئله زمان‌بر بودن تربیت برای سید قطب بسیار مورد توجه بوده و گویا برای حرکت‌های اسلامی و از جمله یاران خودش در «اخوان المسلمین» می‌خواسته گوشزد کند که تربیت و آماده‌سازی راه میان‌بر ندارد، انسان برای تربیت‌پذیری که لازمه آن تغییر و تحول است، نیاز به زمان طولانی دارد؛

«این قرآن آمد تا امتی بسازد، برای آن امت نظامی بسازد که این امت آن را به شرق و غرب برساند؛ آن را برای بشریت بیاموزاند؛ بشریت را با این قرآن، مطابق روش کامل و متکامل تعلیم دهد. به همین سبب قرآن به تدریج نازل شد، مطابق نیازهای واقعی این امت، همگام با مسائلی که در دوره اول تربیت اتفاق می‌افتاد. تربیت در زمانی دراز تکمیل می‌شد؛ با تجربه عملی در زمانی طولانی. قرآن آمد که روشی عملی باشد برای اینکه جزء جزء در مراحل آماده‌سازی اجرا شود، نه اینکه فقه نظری باشد و یا تفکر انتزاعی و مجردی باشد برای قراء خویش و خوانندگان، یا برای شنوندگان استماع ذهنی باشد. این حکمت نزول تدریجی قرآن در زمان‌های متفرقه است، به جای اینکه به صورت یک کتاب کامل از اول نازل شود.» (۲۲۴۲/۴)



در جای دیگر می‌گوید:

«قرآن آمد تا امتی بسازد، جامعه‌ای را پی‌ریزی کند و نظامی را برپا کند. اما تربیت به زمانی طولانی نیاز دارد؛ به اثرپذیری از سخن نیاز دارد و به حرکتی که این اثرپذیری را در عالم واقع ترجمه کند و نشان بدهد. انسان از نظر روانی در یک شب و روز و با خواندن یک کتاب کامل و جامع درباره روش جدید، به طور کامل و شامل متحول نمی‌شود. فقط راه تحول و تغییر انسان این است که هر روز و آهسته آهسته به سوی این روش حرکت کند؛ آهسته آهسته به اینکه وظایف خود را در قبال آن بر دوش بگیرد، عادت کند. تنها با این روش است که انسان زیر بار وظایف کمر خم نکرده و از پا در نمی‌آید. اگر بار سنگینی بر دوش انسان گذاشته شود، خسته و ملول خواهد شد. (همان گونه که کودک) با هر وعده غذایی توانایی و رشد بیشتری می‌یابد و آمادگی برای دریافت غذای بیشتر پیدا می‌کند، توانایی بهتری برای جذب غذا و لذت بردن از آن می‌یابد.»

(۲۵۵۶/۵)

یکی از نکات مهم در مرحله‌ای بودن تربیت اسلامی به نظر سید قطب، تفاوت نوع تربیت مسلمانان در مکه و مدینه است. این تفاوت به قدری از نظر سید زیاد است که سوره‌های مکی را به عنوان قرآن مکی و سوره‌های مدنی را به عنوان قرآن مدنی دارای شاخصه‌های تربیتی متناسب با هر یک از این دو دوره دانسته و بین آنها تفاوت مرحله‌ای بیان می‌کند. این نکته مکرر در «فی ظلال القرآن» مورد توجه قرار گرفته است. از جمله ایشان تأکید می‌کند که مکه دوره‌ای خاص از تربیت اسلامی را لازم داشت که اخلاق خشن و تهاجمی و ارزش‌های قبیله‌ای عرب را تغییر داده و به آنان شکیبایی و آرامش در امور شخصی را آموزش داده و آنها را مسلمان تربیت کند؛ به دور از اخلاقیات جاهلی؛

«شاید این برای آن باشد که دوره مکه، دوره تربیت و آماده سازی بوده است؛ آماده سازی در یک محیط مشخص و برای مردمی معین. از اهداف این تربیت در محیط خاص به طور مشخص این است که شخصیت عربی بر صبر و

شکیبایی تربیت شود؛ صبر بر چیزهایی که معمولاً نسبت به آن صبر نمی‌کردند؛ مثلاً اگر اهانتی بر خود آنها می‌شد یا بر کسی که به آنها پناه برده باشد. برای اینکه انسان عربی از این شخصیتی که داشت جدا شود و خودش خالی شود، به گونه‌ای که دیگر خودش یا کسانی که پناهنده به آنها هستند، در نظرشان محور زندگی نباشد و انگیزه حرکتشان دیگر این امور جزئی نباشد که نتوانند خودشان را کنترل کنند. و آن گونه که طبیعت مردم عرب بود، با اولین محرک، تحریک نشده و از کوره در نروند. تا اعتدال در حرکت و طبیعت آنها به وجود بیاید، هر چند این مخالف عادت و شخصیت عرب‌ها بود. این سنگ اول بنای ساخت شخصیت (جدید) عربی بود برای ساختن جامعه اسلامی، که مطیع و فرمانبردار رهبری مترقی و متمدن آن باشند، نه برعکس، تهاجمی و قبیله‌ای.» (۲/۷۰۰)

اصل سوم: تربیت در صحنه حرکت، قیام و جهاد

تربیت در صحنه زندگی و با حرکت در جامعه است. با تحلیل و امداد و نشان دادن انسان به خودش؛

«مهم این است که روش تربیتی قرآن مورد توجه قرار گیرد، راه درمان مشکلات روانی و دل‌های بیمار با راهنمایی‌های قرآنی و ابتلائات واقعی. این همه آشکار بود برای نشان دادن شخصیت آنان برای خودشان و برای مؤمنان. راهنمایی و رهبری مردم به سوی حقایق، ارزش‌ها و سلوک ایمانی درست.» (۶/۳۳۰۵)

«تربیتی واقعی و وجدانی و آموزش عملی که از پیروزی و شکست، حمله و فرار، توانایی و ضعف، پیشروی و عقبگرد، و از احساسات همراه این امور مانند آرزو و درد، خوشحالی و ناراحتی و اطمینان و اضطراب، سرچشمه می‌گیرد.» (۴/۲۴۱۵)

نویسنده «فی ظلال القرآن» تأکید دارد که ما زمانی می‌توانیم فهم درستی از معارف دین و احکام شریعت داشته باشیم که آنها را مورد عمل در متن جامعه قرار



دهیم و در میدان جامعه به آزمون بگذاریم و به قوانین شریعت حاکمیت بخشیم. اما اگر حاکمیت و قوانین جامعه غیر اسلامی باشد و میان نظریه پردازان دینی و میدان‌های اجتماعی و کاربرد نظریات فاصله افتاده باشد، هرگز نمی‌توان انتظار پویایی در فهم دین و تحول فقه و فقاہت داشت. او می‌نویسد:

«فقه اسلامی در خلأ و در تنهایی و فراغت عالمان شکل نگرفته است و به همین دلیل نمی‌تواند در خلأ زندگی کند و نمی‌تواند به دور از جامعه و میدان بروز و ظهور قابل فهم باشد. فقه در رویارویی و مواجهه با واقعیت‌ها و نیازهای جامعه اسلامی تکون یافته است و در این حضور و پاسخگویی است که می‌تواند رشد کند و متحول شود.» (۱۷۳۴/۳)

این پاسخگویی درست و واقعگرا می‌تواند زمینه را برای تربیت واقعگرای اسلامی قرآن در جامعه فراهم کند. یکی از دلایل دوری نسل ما از تربیت قرآنی، دوری از این نوع درک فقه قرآنی و معارف قرآنی است.

سید قطب تفاوت نسل ما با نسلی که شاهد نزول قرآن بوده را در این می‌داند که آنان با قرآن حرکت می‌کردند و قرآن را در صحنه زندگی پیاده می‌کردند و در برابر جاهلیت با قرآن می‌ایستادند، اما مردم زمان ما این را فراموش کرده‌اند که قرآن کتاب حرکت و قیام است. از جمله موارد، در مقدمه سوره رعد است که سید از اعجاب و عجز خود در تفسیر قرآن و زیبایی‌های آن سخن می‌گوید و سپس تأسف شدید خود را از اینکه نسل ما مانند مردم عصر نزول، آیات قرآن را برای قیام علیه جاهلیت مدرن قرار نمی‌دهند، ابراز می‌کند؛

«برای این مردم باید طبیعت، روش و موضوعات قرآن را بیان کنیم. مردمی که از فضای قرآن زمان نزول فاصله گرفته‌اند. این مردم از چیزهایی که برای قرآن مهم بوده و قرآن برای آن نازل شده و از اهداف قرآن، دور شده‌اند. شکوفه‌های معارف قرآن در احساس و فکر این مردم پژمرده شده است و ابعاد حقیقی معارف قرآنی را فراموش کرده‌اند. اصطلاحات قرآن در ذهن این مردم معنای خود را از دست داده است. اینان در جاهلیتی همانند جاهلیت زمان نزول قرآن زندگی

می‌کنند، با این تفاوت که اینان قاعدند و با قرآن در برابر جاهلیت حرکت و قیام نمی‌کنند، چنان که مسلمانان زمان نزول می‌کردند. بدون اینکه با قرآن در صحنه زندگی قرار گرفته و در برابر جاهلیت جبهه بگیرند، نمی‌توانند از اسرار قرآن چیزی درک کنند. اسرار این قرآن برای قاعدین آشکار نمی‌شود و مدلولات و معانی قرآن جز برای کسی که به قرآن ایمان آورده و همراه با قرآن در صحنه زندگی و مواجهه با جاهلیت، برای تحقق بخشیدن و پیاده کردن دستورات آن حرکت کند، معلوم نخواهد شد. به همین سبب است که هرگاه می‌خواهم این قرآن را ترجمه (و تفسیر) کنم، می‌ترسم و دستانم می‌لرزد...» (۲۰۳۸/۴)

اصل چهارم: هماهنگی نظام تشریح با نیازهای انسان

یکی از مواردی که سید قطب بر آن تکیه دارد، تناسب و سازگاری تربیت و تشریح، است. به بیان دیگر، در امر تشریح مسئله تربیت همیشه مورد نظر بوده است. این تربیت گاهی با تدریجی بودن احکام است و آماده شدن مردم از نظر عملی و روانی، گاهی با تفسیر و تحلیل حوادث و گاهی در نظر گرفتن توانایی‌ها. اما در همه موارد همساز با نیازها و کشش‌ها و توانایی‌های انسان است.

سید قطب موارد زیادی در آیاتی که مربوط به تشریح می‌شود - واجب، حرام، یا مستحب و... - به این مطلب می‌پردازد که این تشریح چگونه تربیت و نیازهای انسان و کشش‌های او را در نظر گرفته است؛

«... این حلقه‌ای از حلقات تربیت است، و حلقه‌ای در سلسله تشریح تربیت و تشریح در روش اسلامی متلازم و متداخل هستند و یا سبب کامل شدن همدیگر. تشریح برای تربیت است، همان گونه که برای تنظیم امور زندگی واقعی است. تحلیل و تفسیرهایی که همراه تشریح بیان می‌شود، برای تربیت شخصیت مردم است، برای حسن اجرای قوانین شریعت. و اینکه منشأ اجرای قوانین شریعت این احساس و درک باشد که تشریح الهی سبب تحقق مصالح همه است. تشریح و بیان علل احکام که همراه احکام شرع بیان می‌شود، سبب ارتباط دل‌ها به خدا



می‌شود، و احساس منشأ این مکتب و روش متکامل از تشریح و تحلیل آن.»
(۶۱۷/۲)

از میان موارد متعدد به دو نمونه اشاره می‌شود:

۱- هماهنگی تشریح و تربیت در امر انفاق: از آنجایی که انسان خودش را

بیش از هر کس و هر چیزی دوست دارد، باید از خودش شروع کند. بعد از نزدیکانش شروع کند و بعد به دیگران... این خیلی مدبرانه است که نیازهای انسان در نظر گرفته شود. اگر قرار است جامعه‌ای سالم داشته باشیم که در آن «تعاون علی البر» داشته باشیم و انفاق و امداد در آن جای داشته باشد، باید از خود شروع کنیم، بعد والدین و نزدیکان و بعد دیگران. سخنان سید را در این مورد به اختصار می‌خوانیم:

﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ (بقره/۲۱۵)

«از تو می‌پرسند: چه چیز را صدقه و انفاق کنند؟ بگو: آنچه از (مال و دارایی پاکیزه و) پسندیده صدقه و انفاق می‌کنید، از آن پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و بیچارگان و واماندگان در راه (و بریده از مال و دارایی خویش) است. و هر کار نیکی که می‌کنید، خداوند از آن آگاه است.»
ترتیبی که در این آیه و در آیه‌های دیگر آمده است و برخی از احادیث نبوی نیز بر وضوح و روشنی آن می‌افزایند... مانند حدیثی که در صحیح مسلم از جابر روایت شده است، اینکه رسول خدا ﷺ به مردی گفت:

«ابدأ بنفسك فتصدق عليها، فإن فضل شيء فأهلک، فإن فضل شيء عن أهلک

فلذی قرابتک، فإن فضل عن ذی قرابتک شيء فهکذا وهکذا...»

«از خود شروع کن و اول به نفس خویش کمک نما، پس اگر چیزی اضافه شد، آن را به اهل و عیال خود بده، اگر از اهل و عیالت چیزی اضافه گردید، آن را به خویشاوندان خویش عطا کن، و اگر از آنان چیزی اضافه ماند، این چنین و آن چنان (کن و به هر کس که می‌خواهی عطا کن).»

این ترتیب به برنامه حکیمانه و بی‌پیرایه اسلام در تربیت شخصیت انسانی و رهنمود آن اشاره دارد ... اسلام، انسان را چنان که هست، در نظر می‌گیرد و فطرت و خواسته‌ها و کشش‌های طبیعی و استعداد‌های او را فراموش نمی‌کند. سپس او را همان گونه که هست و از همان جا که ایستاده است، به حرکت در می‌آورد و در مسیر قرار می‌دهد؛ و گام به گام او را از نردبان ترقی بالا می‌برد. آرام و آسان، دستش را می‌گیرد و بالاتر و بالاتر می‌کشاند و او راحت و آسوده به جلو گام برمی‌دارد و مدارج عالی را طی می‌کند. روش تربیتی اسلام به فطرت و خواسته‌ها و گرایش‌ها و استعداد‌های انسان پاسخ مثبت می‌دهد، و انسان نیز با رهنمودهای آن، زندگی را رشد می‌دهد و ترقی می‌بخشد و انسان در این مسیر احساس رنج و خشکی نمی‌کند و سختی و مشقتی نخواهد داشت و در غل و زنجیر کشیده نمی‌شود تا کشان کشان مراحل زندگی و مدارج ترقی را بی‌ماید، و نیروها و امیال فطری او سرکوب نمی‌گردد. او از روی هوا و فراز ابرها پرواز کنان رد نمی‌شود (بدون تماس با زمین و واقعیت‌های زندگی)، بلکه او را آرام و آهسته بالاتر و بالاتر می‌برد و به اوج می‌رساند، به گونه‌ای که پاهای او بر روی زمین (واقعی) است و چشمانش به آسمان دوخته شده است و دلش به افق‌های دوردست بالا خیره مانده است و جانش در اوج آسمان‌ها با خدا پیوند یافته است.

خدا می‌دانسته است که انسان خودش را دوست می‌دارد، از این رو بدو دستور داده است که پیش از بذل و بخشش به دیگران به خود پردازد و به خویشتن کمک کند و آن گاه به غیر خود یاری و انفاق نماید. برای او چیزهای پاکیزه را حلال و آزاد کرده است و او را تشویق نموده است از آنها لذت ببرد و بهره ببرد، بدون اینکه کار به عیش و نوش و خوشگذرانی مبتذلانه و غرور و سرمستی و تکبر نابخردانه بکشد. چه صدقه بعد از خودکفایی و بی‌نیازی است. پیغمبر ﷺ می‌فرماید:

«خَيْرُ الصَّدَقَةِ مَا كَانَ عَنْ ظَهْرِ غِنَى، وَالْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى، وَابْتَدَأَ بِمَنْ تَعُولُ.»



«بهترین صدقه آن است که مازاد بر احتیاج باشد، و دست بالا (دست دهنده) از دست پایین (دست گیرنده) بهتر است، و (صدقه را) از کسی آغاز کن که تحت تکفل تو است.»

از جابر روایت شده است که گفته است: مردی طلایی را بیاورد که به اندازه تخم مرغی بود و گفت: ای رسول خدا! این را در معدنی پیدا کرده‌ام و به عنوان صدقه می‌بخشم. آن را بگیر، جز آن چیزی ندارم. رسول خدا ﷺ بدو پشت کرد. مرد از جانب راست به پیشش رفت و حرف‌های پیشین را تکرار کرد. پیغمبر بدو پشت کرد. مرد از پشت سر به سویش رفت و دوباره همان حرف‌ها را زد. پیغمبر آن را گرفت و به سوی مرد پرتاب کرد، به گونه‌ای که اگر بدو می‌خورد، به دردش می‌آورد. و فرمود:

«يَأْتِي أَحَدَكُمْ بِمَا يَمْلِكُ فَيَقُولُ: هَذِهِ صَدَقَةٌ. ثُمَّ يَقْعُدُ يَتَكْفَفُ النَّاسُ! خَيْرُ الصَّدَقَةِ مَا كَانَ عَنْ ظَهْرِ غَنَى.»

«کسی از شما تمام آنچه را که دارد، می‌آورد و می‌گوید: این صدقه است. سپس می‌نشیند و دست‌گذاری به سوی مردم دراز می‌کند. بهترین صدقه چیزی است که مازاد بر احتیاج باشد.»

«فی ظلال القرآن» هدف اول برنامه انفاق را تربیت و تزکیه انفاق کننده می‌داند و می‌نویسد:

«هدف نخست، تزکیه نفس‌های بخشنده‌گان است. چه این نفس‌ها با طیب خاطر به بذل و بخشش دست‌یازیده‌اند و از بخششی که کرده‌اند، خشنود و هدفشان از بذل و بخشش رو به خدا رفتن و بدون ناراحتی و دلتنگی به آستانه‌اش روی آوردن است. هدف دوم عبارت است از دادن مال به نیازمندان و تأمین معاش ایشان. و سومین هدفی که اسلام بدان دست می‌یابد، متحد کردن و مجتمع کردن مردم جامعه است و ایجاد ضمانت اجتماعی و مسئولیت مشترک در میان آنان است، بدون آنکه زیان و دلتنگی به میان آید... و این، رهبری دقیق و آسایش بخش است و به هر چه بخواهد می‌رسد، و هر نوع خیر و خوبی را بدون ظلم و

جور و دروغ‌پردازی و زورگویی محقق می‌دارد و فرا چنگ می‌آرد.

آن گاه همه اینها را با افق اعلی و عالم بالا پیوند می‌دهد و در دل احساس پیوند با خدا را بر اثر بخششی که می‌کند، به جوش و خروش می‌اندازد و دل را متوجه این نکته می‌سازد که در آنچه می‌کند و در هر نیت و احساسی که بدان می‌گذرد، پیوند خویش را با خدای خویش استوار می‌دارد و آفریدگار هم از کردار و گفتار و پندارش آگاه است؛ ﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ (۲۲۴/۱)

۲- جنبه تربیتی حکم تشریحی جهاد: نفس و فطرت انسان از خطر گریزان است، اما قرآن با شیوه خاصی فرمان جهاد را - که خطر خیز است - ابلاغ می‌کند؛ ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره/۲۱۶)

«جنگ بر شما واجب (کفایی) گشته است و حال آنکه (بنا به سرشت انسانی) از آن بیزارید، لیکن چه بسا از چیزی بیزار باشید، در حالی که همان چیز برای شما خیر و خوبی است و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن چیز برای شما بد باشد، و خدا (به رموز کارها آشناست و از جمله مصلحت شما را) می‌داند و شما (از اسرار امور بی‌خبرید و مصلحت خود را چنان که شاید و باید) نمی‌دانید.»

جنگ در راه خدا فریضه سختی است. ولی واجبی است که باید ادا شود. واجب است که به جای آورده شود، زیرا در آن خیر زیاد و سود فراوانی برای فرد مسلمان و برای گروه مؤمنان و برای همه بشریت و برای حق و خیر و صلاح است؛

«واقعیت نگری اسلام در این است که) اسلام مشقت چنین فریضه‌ای را انکار نمی‌نماید و آن را دست کم نمی‌گیرد ... ولی مشکل را از طرفی دیگر اصلاح و چاره‌سازی می‌نماید و پرتو تازه‌ای بر آن می‌اندازد ... اسلام می‌گوید در میان فرایض برخی دشوار و تلخ و ناخوشایندند، ولی در فراسوی آنها حکمتی نهفته است که رنج و مشقت آنها را آسان می‌سازد و از سختی و



دشواری‌شان می‌کاهد و مرارت و تلخی‌شان را گوارا می‌نماید و خیر و برکت پنهان را تحقق می‌بخشد که چه بسا از دید کوتاه‌بین انسانی به دور بماند و آن را مشاهده ننماید ...

اسلام فطرت را تربیت می‌کند، بدان گونه که از انجام تکلیف، زار و خسته و درمانده نمی‌گردد و در نخستین نبرد به ستوه نمی‌آید و با اولین ضربه به فغان نمی‌افتد و به هنگام ظهور رنج و بروز دشواری سست و بی‌حال نمی‌شود ...

نصّ قرآنی در مرز جنگ متوقف نمی‌گردد، چه جنگ تنها نمودار چیزی است که نفس آن را نمی‌پسندد، ولی در فراسوی آن خیر و خوبی قرار دارد... بلکه چنین اشاره‌ای در سراسر زندگی مؤمن دخیل و در همه شریان‌های پیکره حیات او روان است و سایه خود را بر تمام حوادث زندگانی می‌گستراند...
حقاً انسان نمی‌داند خیر و خوبی کجا خواهد بود و شرّ و بدی کجا ...»
(۲۲۳/۱ - ۲۲۴)

اصل پنجم: تعادل در تشریح و تربیت اسلامی

«رویکرد قرآن در تربیت و تشریح این است که همه بنای آن بر توازن و اعتدال است. مسلمانان - با اینکه اسلام مالکیت فردی را به رسمیت می‌شناسد- (حتی) در انفاق اموال شخصی خود چنان که می‌خواهند آزاد نیستند. چنان که در نظام‌های سرمایه‌داری مجاز هستند، و چنان که در میان مردمی که تابع قانون الهی نیستند مجاز است. انفاق در شریعت اسلامی مقید است به میانه‌روی؛ به دور از اسراف و خسیسی. اسراف سبب فساد جان و مال جامعه می‌شود، همان گونه دست‌خسکی و خساست نیز سبب حبس مال از بهره برداری صاحب آن و بهره برداری مردم از آن است. اموال، ابزار

اجتماعی برای تحقق خدمات اجتماعی هستند. اسراف کردن و خسیسی کردن سبب اختلال محیط اجتماعی و زمینه‌های اقتصادی می‌شود و بحران‌هایی را به وجود می‌آورد که بالاتر از فساد دل‌ها و اخلاق است.» (۲۵۷۶/۵)

اصل ششم: هشدار نقاط انحراف در فرایند تربیت

یکی از واقعیت‌های وجودی انسان این است که عوامل انحراف نیز در وجود او قرار دارد؛ آنچه که در بیان روایات و قرآن کریم «هوای نفس» خوانده می‌شود. خواسته‌های جسمانی انسان و یا به تعبیر روان‌شناسان، غرایز انسان و کشش‌های او می‌تواند سبب لغزش و انحراف او شود. سید قطب در موارد بسیاری بر این حقیقت تکیه می‌کند و اضافه می‌کند که قرآن نسبت به این لغزشگاه‌های انسان هشدارهای لازم را می‌دهد؛

«یکی از روش‌های تربیتی قرآن این است که در مقام تربیت امت اسلامی، از انگیزه مخفی سرشت انسان که از کنار آنها انحراف آغاز می‌شود، پرده برمی‌دارد؛ اگر فرد و جامعه همیشه بیدار نباشد و تا زمانی که انسان به آفاق بالاتری مطلع نشود، و به این باور نرسد که آنچه در نزد خداست بهتر و پاکیزه‌تر است.» (۳۷۳/۱)

در جای دیگر می‌گوید:

«دین متکفل است که درک ما را از سرشت نفس بشری ارتقا بخشد و درک ما را از طبیعت جوامع انسانی بالا ببرد و به ما بفهماند که جامعه هر قدر که مراحل بالای ایمانی را ببیند، باز هم پیوسته نیازمند مراقبت است، برای معالجه ضعف و حرص و طمع و تقصیر در رویایی با وظایف، به خصوص در برابر وظیفه و تکلیف جهاد با مال و جان، با اخلاص جان برای خدا و در راه خدا. و درمان این ویژگی‌های بشری، یعنی ضعف و حرص و طمع و تقصیر،

انسان را به ناامیدی از خود و جامعه فرا نمی‌خواند ...» (۷۳۷/۲)

البته روش قرآن فقط هشدار نیست، قرآن کریم با روش تربیت و تشریح خود
زمینه‌های کجروی را از بین می‌برد و دست کم محدود می‌کند؛

«فکر حاکم بر روش تربیت اسلامی در این جنبه تنگ کردن فرصت کجروی

است، و دور کردن عوامل فتنه و گرفتن راه اسباب تحریک و برانگیخته شدن

به سوی کجروی از یک طرف، و از بین بردن موانع از سر راه اشباع غریزه

از راه پاکیزه و شرعی آن ...» (۲۵۰۶/۴)

آنچه اشارت شد، گوشه‌ای از مباحث تربیتی مطرح در تفسیر «فی ظلال القرآن»

بود که نگاه تفصیلی‌تر، مجالی فراخ‌تر را می‌طلبد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

